

شیخ ابراهیم خواص

خداوند تبارک و تعالی و جمهور اهل تغیر و غیره از خاصه و آنان که بر اثبات کرامت و اولیای قائم کنندگان
 تیره را صریح برانگیختند و گویند حضرت مریم علیها سلام الله علیه نبی بود پس این عمل نیت ایا کرامت دیگر
 دلیل بر کرامت اولیا حکایت اصف بن برخاست و آن کرامت که در تورات و در تحت بلقیس از موسی بطور
 رسید موافق نثر کتاب مجید تفسیر این اجمال آنکه چون خداوند تبارک و تعالی خواست تا شرف اصف بن برخاست
 و جاری کرده چون حکایت شهر سبک در کتب مشروفاً مضموناً است اتفاق افتاد و حضرت سلیمان علیه السلام
 به بیت المقدس احضار کرد و خواست قبل از آمدن بلقیس خرق عادی که چون در بهنگام رسیدن وی بدان
 جایگاه بنید بر نبوت وی اقرار آورد روزی حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام در مجلسی که مشغول بود
 جمع طوایف از انبیا و جن و غره بود فرمود کتبت در میانه شما که تحت بلقیس را پیش از آمدن وی بدان مکان
 حاضر کند قال عفرین من الجن انا انبیک به قبل ان تقوم من منامک عن غری از جن گفت

کرامت ابراهیم خواص

من باورم تحت ویرایش از آنکه تو بر خزی از جایگاه خود سلیمان علیه السلام فرمود روزی تو خواهی پس
 حضرت اصف در میانه آنجا گفت انا انبیک به قبل ان یترکک طرفک من
 من پیش از آنکه تو چشم بر هم زنی آن تحت را بدین جای حاضر نام بدین گفتار اصف حضرت سلیمان انکار
 پس او را در آن دعوی که کرده بود ما ذون ساخت و سخنان کرد که گفت و این امر هیچ حال معجزه نبود از
 از وی که اصف دعوی شمیری نداشت پس این مسلم است که باید کرامت باشد و دیگر از اخباری که اثبات
 این مدعی کند حکایت اصحاب کفایت سخن کردن سکت با ایشان و خواب آنجا است که سیصد و بیست
 سال بود و قلب ایشان در کف سخن بسیار بار آید وافی هدیه و فعلیهم ذات الیمین و
 ذات الشمال و کلبهم باسیط ذراعیه بالوصد یعنی میکرد اینم ما ایشان زیاد است راست و است
 چپ و سکت ایشان کسرت است دست خود را بر آستانه خانه نشسته و این اعمال اصحاب کفایت عادت
 است که معجزه نیت پس مسلم است که باید کرامت باشد و دیگر با اثبات کرامت است که در حدیث
 صحیح وارد است که روزی اصحاب حضرت زسول صلی الله علیه و آله بر گردانند و نشسته بودند عرض کردند
 یا رسول الله از حکایات امم ماضیه چیزی از زبان صحبیاں بفرمای تا حضرت فرمودند در زمان پیش
 سه تن از آنکه توحید و بر دین صحیح رانج بودند و بیکدیگر طریق دوستی می پیوندید بجهت امری مقصد
 شهری کرده بودند شبگاه که از بیخ راه خسته بودند و رسیدن با بادانی متعرق غاری کرده که
 در آنجا سبب برده علی الصباح بجل مفسود و روز چون بغار رختند و لختی از شب بر گذشت بختند
 در آن اثنا سسکی عظیم از فراز کوه در افتاده و در در غار استوار گشت بحدی که رخت در آن نماند که تو
 کس خارج آنجا نگاه کند علی الصباح بر حسب عادت که از خواب برخاستند دیدند که چنان امر
 عجیب واقع شده زیاده در امر خود متعجب شدند که راه چاره بود که جویند پس یک نفر از آن سه نفر
 که اسن اعلم بودند و در غار میگردید بدو کرده چاره انانچه را از او در خود سستند سخن گفت

کرامت ابراهیم خواص

کرامت ابراهیم خواص

شیخ ابراهیم خواص

۶۹۹

ایکار از قوه و قدرت مخلوق خارج است آنچه را که من دانم بابت که از اعمال زشتی که از مانا می شده استغفار نمایم
و کردارهای دیگر را که کرده ایم مگر بجهت خداوند شیخ اویم بلکه ترحم خداوندی شامل حال گشته از این بطنه که ما را
دچار شده نجات یابیم جمله بر این عمل بمداستان شدند پس یکی از آن سه تن که بن از جمله کتیر بود گفت مرید
و مادری فخر بود و توانائی آنکه کفالت مرا تحمل نمایند آشنده و بجهت خود از ضعف پری نیتوانستند تحصیل قولی
لنشد بالاخره من بمت بر آن کاشتم که روز با بجهت پدر و مادر قوتی فراهم کنم پس هر روز بصر میرفتم و شسته بهیزم
هیبا کرده در آبادانی آورده میفرود ختم و بهای آن در وجه طعام ایشان خود صرف کردم و از وجه بهیزم بزی نیز
استیاع نموده روزها شیر از او ششیده و طعام ایشان را در شیر می اغشتم و نزد پدر و مادر میروم و آنها را آشوب
میداشتم وقتی از صحرا بیگانه بخانه آمدیم تا نانی فراهم کرده و زیاد و شیدم شب از نیمه بر گذشت و زیاده از انتظار بود
دلتنگ بودم پس از زاده طرف شیر بجهت روی بمنزل ایشان نهادم وقتی رسیدم که آنها از رفتن من بایوس گشته خفته
بودند من از آنکه بر گرسنگی آنها آگاه بودم و خود نیز گرسنه بودم قبل از اطعام آنها میخواستم سب جوع نمایم لهذا آن
قدح شیر و نان را صبح بر روی دست نگاه داشتم تا آگاه که بیدار شدند از او در شدند از غذا معذرت خواسته نان شیر
در نزد آنها نهادم بخوردند و سیر شدند و از من اظهار خورندگی نمودند پس دست بدعا برداشته گفتم بار خدایا
اگر من در این حکایت که گفتم صادق و این کار بجهت رضای تو کردم مرا فریاد رس و قدرت خود را بهی از ایمکان ظاهر
یلا تا مل از سنگ صدائی برخوایسته خندیدن گرفت و اندکی سکوت و سکافی از کیفیت می پدید کردید پس ایشان
انسانی حاصل گشته امید بگلاصی از آننگان پدید نمودند آنگاه دیگری گفت در بابت ایام جوانی که اول عشرت
و کامرانی است برابر دخرم خوش که صاحب حسن جمالی بجال بود بختی بی نهایت و عشقی کامل پدید گشت و دلم
پوسته مشغولی بود و لحظه از خیال او خاطر فراغت نداشت و هر چند وسعت بر می انجتم و او را میخواهم
اجابت نیکو و تاب بچینهای چند و فرستادن مبلغی زر و وقتی را مقرر داشت که بامن خلوت کند چون وقت
موعود در رسید و شبی با دخرم اتفاق خلوت و صحبت افتاد و هنگام بوسه گذار رسید فی الحال در دلم خونینی
از خدا تعالی پدید آمد و آن نافرمانی که از من خواست سرزند بجا بدت نفس از آن روی محرم و از کنار دخرم
بر خواستم و دیگر کرد آنگونه اعمال نهم سپس که چنان عملی ناپسند از من صادر گشت از آن کار زشت در گشتم
بموازه رضای بار تعالی را در دنیا منظور میسازم بعد از تقریر این حکایت گفت بار خدایا اگر من در این قول ضامن
بار اسند می هست و از این ربخی که ما را روی داده نجات ده پس صدای دیگر از سنگ برخاست و حرکت کرد
مقداری دیگر از آن شکاف زبانت شد اما نه چنانکه از وی توانند بیرون شد آنگاه سیمین گفت وقتی
بجهت خود عمارتی بنا میکردم و هر روزه که وی از مزدوران داشتم که بجهت من مشغول کل کاری بودند چون
انکار که مرابو با تمام و انجام رسید و آنجا عبت مزد خود بستند یکی از ایشان در میان آنها از نظرم ناپدید
شد هر چند از وی سلب گفتم او را نیافتم پس مزد آن شخص را که سفیدی حسیدم و در کله خود انداختم هر قدر که
نتایج آن کو سفید زیاد میشد و لکن بغروش می رسید و جدا از بخت صاحبش ذخیره می کردم تا آنکه دیر زمانه
بر این گذشت روزی آن شخص باقی حمیده و عالی پیمان بر من وارد گشت و از من چیزی خواست چون او را
بشناختم

شیخ ابراهیم خواص

۷۰۰

شناخته گفتم از جای خزه بامن بیاست اورا گرفته بدانجای که از منقود آنچه را بجهت وی خیره کرده
بودم بروم و گفتم اینها را برودار که حمل از آن است گفت چون چیزی بمن نخواهی داد چه جای استزبان
به و گفتم که خدای بزرگ و اناست که هیچگاه کسی استهزا کرده ام و نخواهم کرد پس با جرمی تفصیل فرمود
که سفند را از بدایت تا نهایت بجهت وی بیان نمودم و آنچه از منقود و سایر ضربات که از مزد وی موجود بود
بدو دادم آنرا تمام آنرا بمنزل خود نقل نمود پس ستهابد عابرو داشت و استگ از دیدگان غرور بخت
و گفت بار خدایا اگر من در این عمل راست گویم و انگار برای رضای تو کردم بار افرجی فرست پس صدای
عظیمی برخاست تمام انسانک از در غار فراتر و هر سه نفر شکر خدا تعالی را بجای آوردند و از غار بیرون آمده
و بمقصد و ما وی خویش شتافتند پس اسفل نیز ناقص عادات انسانی است و نتوان گفت اورا بزرگ است
و دیگر از دلائل اثبات کرامت از اخبار پیشینان حدیث جریح را هب است که از رسول خدای صلی الله علیه
و آله مرویست که فرمودند که بچند سال بعد از رفع میجا جوانی پاکیزه روی خوشجوی در میان تنی اسرائیل
ظا هر شد و در سن سجد سالی بطریق راه حق قدم نهاد و زهدی بی اندازه داشت از خلق کناره گرفته دور
از آبادی در صومعه عبادت مشغول بود ماوری داشت در نهایت صلاح و عفت هر وقت مجال می یافت
طعامی فراهم کرده بجهت وی در صومعه میبرد و نوبتی در شب باران ما در صومعه میآمد او از او تا در شب
حسب حاجت باران که در نماز و عبادت بود بحال جواب او نگویند در داشت پس از آن دیگر شده دیگر صبر
نمود که جوسبے شود مراجعت نمود و اسفل را در حق حبس بود مکان نمود و گفت اللهم لا تمسح حق
بنظر الی وجوه القنوات الزانسانت یعنی بار خدایا حیران اورا تا وقتی که نظر کند در
رویهای نمان زنا کار و مستورهای آن زن بعد از اجابت رسیده در همان ایام چنان اسباب فراهم گشت که
جسمی از اثر او باش که هدایت جریح بر بند وزنی زاینه فاجره که در حسن جمال در آن روز کار ضرب المثل بود
باغواهی آنجاعت مقبل کردید که از زاهد متقیتر افریده او را در فتنه میزد و پس ششی بنا بر عهدی که با او باش که
بود در صومعه حبس رفت در کوبید جریح پرسید آیا چه کسی بهیچام بدینجا خواهد آمدی گفت زنی فقیر و بیچاره
و از راه دور میآیم خسته و مانده گردیده ام و از بیم او باش نتوانم خود را با بادی برسانم اگر یک امشب از
روی ترحم بصومعه راه دهی اجر آن از خداوند تبارک و تعالی ستانی جریح بر انشورت ترحم کرده در کبشودن
بصومعه در آمد و بگوشه نشست زاهد در نماز ایستاد پس از آن در انشب چند نوبت خود را بجزی نمود و از وی طلب
مباشرت کرد جریح از خوف بیم عذاب بهم ترسیده طمس او را اجابت نمود و او را تحویف و تهدید کرده و از
آن تنائی که میکرد منسش نمود پس چون کرد و حل آن زاینه در حبس تا شری کرد از صومعه زاهد بیرون آمده
در حالتی که شوت بر او غالب بود خواست تا آن افس را باقی فرزند خود را در نظر جانی شبان
بهوه و او با وی مباشرت نمود و از او عالم گشت پس از زمان مهود پسری از او تولد یافت و آن پسر
نظر آنان که گیرند جریح را در سینه داشتند رسانید و گفت این فرزند از جریح است بشی با من تا کرده عالم
گشتم جماعت اثر آنرا که فتنه فرصت بود در روی بصومعه زاهد نهاد و نهادم الصومعه روختند و او را در صین
خفت

کتاب

شیخ ابوالحسن

۷۰۱

خت بدرگاه پادشاه عصر ساینده حرج سبب آزار رسیده در حضور پادشاه گفتند که تو با فلان زن
زنا کرده و پسری آورده جسج روی پادشاه کرده گفت تمنا دارم حکم فرموده طفل با مادرش در اینجا
کنند تا بکنای بر همه معلوم گردد بنا بر تمنا ی جسج زاندر با طفل مجلس عام آوردند حرج بعد از ادا نماز
و عرض نیاز گفت طفل را بر زمین گذارند نزدیک طفل آمده دست بر شکم طفل زد و گفت که ایها اعظم بر
پدر تو کیتا غاصی از مطیع معلوم کرد پس طفل با او از بلند جواب داد که پدر من فلان شبان است او را
مکان در فلانجا است حضار مجلس از استماع کلام طفل در شکفت و عجب مانده بعد از تحقیق خان بود که حرج
گفته بود پس از زن را بسزای خود رساینده جماعت اشرار بقدم اعتذار بزر حرج آمده گفتند اگر حرج
از برای تو صومعه از طلای احمر بنا کنیم حرج گفت برهما قسم که بود مرا خوشتر و مناسب تر میباشد پس ایلی
شهر صومعه جسج را چنانکه بود بخوابش وی بنا نهادند چنانکه در انصومعه عبادات میکند زاندر دیگر
مشول گشت و باید دانست که این طفل نبود مگر کرامت چه حرج کی از زنا بود و مدعی امری نبود و در کتفه
شمون زاهد است که نقل شده قبل از بعثت حضرت خاتم الانبیا عبادت ارباب العطا یا اشتغال است
و خندان او را قوت بدنی بود که بهر ریسان قوی زنجیری که او را می بستند از هم می گشت صومعه آنجا قوت
بیار کفار بوده و همواره با آنجا عت بهنایی بجای می نمود چنین نقل کرده اند که او را سلاح خرد
قلم حیوانات عظیم الحبه خرد می نمود چون کفار از سکار شمون زاهد از آنکه بروی نیستوانند غلبه کنند
گشتند حاکم اندیاز که بر کفار ریش بود زوجه شمون را بمواعید بفرست و وقتی را که وی در خواب است
او را بر سن محکم بسته و کفار را جر کند تا او را بگیرند و بقتل رسانند پس آن ناقص عقل قبول کرد در وقت
که سی در خواب بود دستهای او را بار سن محکم بسته در آن اثنا شمون از خواب بیدار شد از بسیار زاری
باز و از هم بگشت و از زوجه خویش پرسید چرا چنین کردی جواب داد که قوت ترا خواستم امتحان نیام
نوبت دیگر باز در خواب شوهر خود را بزنجیر مضبوط کرده اند شمون از خواب برخاست بزنجیر را پاره کرد
و از موجب آن تقصیر نمود زن گفت میخواستم بدانم این سخن راست است که مردم میگویند شمون زاهد
چیز که بر بندد بزور بازو خود را خلاص می تواند کرد شمون فرمود که این سخن مطابق واقع است و
لکن مرا اگر بموی خود مقید سازند از آن توانم بکسایم دفعه ثانی آن مکاره موی چند بهنگام خواب
از محاسن شمون بریده و او بخت ایهام و پای او را بر هم بست و جماعت کفار را جر کرده جمعی از ایشان
که غمگین بودند از آنکه او را بگرفتند و نزد حاکم خود بردند حاکم فرمان کرد تا حلقی جمع گشته
در برابر منطری که نشسته بود او را بردارند شمون در آن کیسه و دار مناجات نمود که الهی مرا از این مملکت
نجات ده تا بعبادت تو و جاد با اعدای من پردازم پس غایب گشت بفرمان خداوند فرستاد
بروی ظاهر شده بندش را بکشادند و گفتند نام خدای پرستون منظر ملک را بکش شمون بفرمان
فرستگان عمل نمود منظره با خاک برابر گشت و ملک کا فز با اتباع بار حجم پویند گویند شمون زاهد
ماه بصیام بنهار و قیام لیل اقدام نمود پس باید دانست این طفل که از وی ظهور رسید خود ناقص عبادت است
دینت

ابن حبيب غری

۷۰۲

و نیت الکرامت و تفصیل ششون در بعضی از کتب معتبری که مراد کرده اند بملاحظه الطناب کلام تحریر تمام آنها مبادرت یافت
 مقصود از اینهمه مبالغه و تطویل در اثبات کرامات اولیا است تا هر سلم العلی که مشاهد احوال اینطایفه و مطالعه اقوال
 ایشان مکرر است بسنجان ست حکایات نادرست اصحاب جهالت و ارباب ضلالت که مسکرمخبرات انبیاء
 و کرامات اولیا هستند فریفته گردودین خود از دست نهد اگر شخص واقع در اخبار و احادیث است آوده خواهد
 یافت تا چه اندازه کرامات و خوارق عادات از جمهور اصحاب نبوی تا بعین علماء و مشایخ طریقت ظاهر شده که در
 غیر تحریر و تقریر کتب مجمل حکایات سلمان فارسی طایفه یهود و همچنین اخبار وی در بدین دیکر حکایات و کرامات و
 اصحاب و غیره که کتب خاصه و عامه از آن کرامات مشون است هر کسی خواهد بر تمام آنها اطلاع یابد رجوع بشیر
 حالات و اصحاب تا بعین نماید فال بعض العلماء ان الاولیاء من ائمة یعنی ائمة
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم کرامات و اجابات و نکذات و من کل
 رسول کان لهم اتباع ظهرو لهم کرامات و مخرفات للعادات و
 کرامات الاولیاء من نعمت معجزات الانبیاء و من ظهرو و علی بدیه من المخرفات
 و هو علی غیر الا لزام باحکام الشریعة انما زندیق و ان الذی ظهرو مکرر است
 بدانکه انواع خوارق عادات بسیار است چون ایجاد معدوم و اعدام موجود و اظهار امری مستور و ستر امری ظاهری
 استجابت و قطع مسافت بعیده در مدت اندک و اطلاع بر امور غایبه و حاضر شدن در زمان واحد در آنکه مختلفه
 موتی و امانه اجناس و شنیدن کلام حیوانات و نباتات و جمادات از تسبیح و غیر آن و اظهار طعام و شراب و وقت چنان
 و غیر ذلك من فنون النافضه للعادات مثل شرب بره و سباحه در هوا و غیر
 حیوانات وحیده و افزودن بر قوای بدنیه از این قبیل جز با آنچه در خیال انسانی در آید و با جمله چون حضرت حق سبحانه
 و تعالی کی از دوستان خود را مظهر قدرت کامله خود گرداند در بیونی عالم بر نوع تصریحی که خواهند تواند کرد
 و با حقیقه آن تاثیر و تصرف از تائیدات حق سبحانه و تعالی است که در آن کس ظاهر شود مستور نماید که در باب کرامات
 اولیا آنچه را در کتب اهل بیت و خاصه مسطور داشته اند تفصیل از هر کس خواهد بد آن کتب رجوع نماید چه در اینجا
 کنجایش پیش از این داشت که تحریر آن مبادرت و

ابن حبيب غری

نامش شرف الدین است پسر عبد القادر بن برکات بن ابراهیم از جلا خفیه غزه و کبار فقهاء الفرقه بود در علم تفسیر
 و صناعت نحوه فن فقه و انواع فصائل مهارتی کامل داشت تصانیف سودمند و جامع خاطر پسند فراموش
 ساخته همه در کمال اتقان تحریر و نهایت اقیانوس تجرید از این روی تالیف می نمود در عصر خود شیاع و اشتیاق
 و در اطراف مصر و شام معروف گشت فاضل مکرر مولی محمد بنی جامع معجم خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادیه
 عشر برای او ترجمتی منعقد داشته و در اینجا از نواید تفسیریه وی یعنی بر نکات است میگوید و قیام محمد بن
 رضوان حاکم غزه بفاضل مشی شیخ بوریانی نوشته از عبارت تفسیر مولی ابوالسودین محمد بن علی بن
 مستطین

المهرجین غری

قطیبه سوال کرده بود که در ذیل کریمه لیم قیما بایشاؤن خالدین گفته حال من الضعیف
 المستکن فی الجاؤ والمجور لاعتماد علی المبدأ و قبل من فاعل بایشاؤن اگر کلمه خالد بن مال باشد از صغر
 مستقر و لیم که راجع است به اسم موصول مطابق آن با ذی کمال چگونه خواهد بود چه لفظه که مرجح می باشد کاشف
 است اسم از افراد ضمیر و هم از آنکه ذی کمال اینجا ذی عقل نیست و جمیع خالدین بر بیات جمع ذوی العقول
 بالضرورة منافی این هر دو صفت است بر خلاف آنکه اگر ذی حال افاضل بایشاؤن الحارم چه خالدین و معتقن
 هر دو هم جمعند و هم از ذوی العقول پس با سودا چه روی در نخست احتمال آن داده که خالد بن حال باشد
 از ضمیر مستقر در جار و مجرور مستقر که باعتبار اعتمادش معنی بر مقدار در الضمیر عمل کرده است شیخ بوری جو
 این سوال و حل این اشکال از ابن حبیب خواست و او در این معنی رساله نوشت بنام ارواء الصادی فی الجواب
 عن ابی السعود العمادی و انرا برای بوری بفرستاد و بوری از ان جواب نخی تراستود و نخی را رد نمود و آن
 مناقشات را رساله کرد و بنزد ابن حبیب اعتماد داشت و او دیگر باره داستان از سر گرفت و کشف مراد ابی السعود
 بر وجه اوضح نمود و در جمله مناقشات بوری را دفع داد و تصنیف خود را در این باب بارج البهری الجاد فی الجواب
 عن ارواء الصادی موسوم ساخت آنگاه این دو عماله را در ضمن یک تالیف فراهم آورد و رساله شیخ حسن بوری
 در خلال آن درج کرد و اندر ج حافل و مجموع شامل کتاب محاسن الفضائل بجمع الرسائل نام نهاد و دو ساجده
 بالقاب امیر احمد بن رضوان بیار است هم مورخ محلی در ترجمت ابن حبیب میگوید که من خود محاسن الفضائل بجمع
 الرسائل نام نهاد و دو ساجده اش بالقاب امیر احمد بن رضوان بیار است هم مورخ محلی در ترجمت ابن حبیب میگوید
 که من خود محاسن الفضائل را دیده ام و تمامیت آن خوانده ام در فاتحه آن پس از حمد و ثنای حق تعالی و ساقط
 مقدمه سوال این عبارت آورده است که فاشغفلت بایشاؤ قوس البیان و شرکت فی الجواب
 مستدعون من الملک الذبان و کتبت فی ذلك رساله سمیها ارواء الصادی
 فی الجواب عن ابی السعود العمادی و ارسلتها الی الفاضل الحسن البوری ذی الایاد
 فلما وصلت الیه و تأملها بفکره اعرف بصحتها بعضها و اعترض علی آخره بکفره
 و کتبت له الجواب عن امراده و انه ذافع لمراده فاجبت ان اجمع هذه الرسائل
 فی کتاب مفرد و اجعله خدمه لخدمه مولانا الامیر الامجد تا انجا که گفته
 و سمیت هذا الكتاب محاسن الفضائل بجمع الرسائل

وریدنه علی حسب الواقع فی الزمان فقدمت رساله

ارواء الصادی و ثبت بر رساله الحسن البوری

و ثبت بر رساله الموسوم بارج البهری و الجاد فی فی الدمع عن ارواء الصادی
 آنگاه میگوید حاصل مضمون جواب غلامه عبارت ابن حبیب در این باب آنست که در کریمه لیم قیما
 بایشاؤن خالدین از ما مرسومه بر احتمال نخستین فنون ملاؤ و مشهات و انواع نعیم و طبیبات راوده شده
 بعمومی که حور و ولدان بیست و مردان و زمان بهشتیان نیز در آن داخل باشند و کلمه با چون از الفاظ عموم است

انوار الترتیب مغایره

براقصنا وضع لغوی هم در مذکر و مفرد استعمال کرده و هم در فروع آنها و ایضا بر حسب وضع اصلی هم بر ذوی
 العلوم اطلاق شود و هم بر غیر ذوی العلوم غایه ما فی الباب الکه استمالش در غیر باب علم بیشتر باشد و در
 همین که بان باز میگردد در است سم مراعات لفظ هم ملاحظت منعی و چون آنچه مقدمه مسلم یا کرده آمد میگویم
 ابو السودی حال را که در جارد و جرد مستقر مستتر است همین هم اعتبار کرده بر صورت حال که هر دو جنبه بر بیات
 جمع من تعبیر و طرق تصحیح ارجاع هم بلفظ آما از جهت جمعیت مطلقه است که اینجا در برخی ضمیر مراعات
 معنی شده نه ملاحظت صورت و ابو السودی خود تصریح نموده که در این موصول هر گونه خواشهای تعابنی و لذتها
 جاودانی باراده داخل باشد بدیغبارت ما بشاون آتی شاونه من فنون الملائک
 و المشهبان و انواع النعم كما في قوله ثم ولكن فيها ما تشبهى انفسكم و اما از جهت جمعیت ذی حال
 بر بیات جمع ارباب عقول است که اینجا در مفاد موصول صفت تغلیب اعتبار کرده و ذوی العلوم را مانند
 علمان و حور بهشت و انانث و ذکور بهشتیان بردیکر طبیعت و مشبهات آن رحمان بخیده شده و از این رو
 بیات ذی حال بر طبق صفت ایشان آمده است و روا باشد که گوئیم همانا طود صفت اهل مشیت است نه خود
 متعلقات مشیت و تقدیر کردیم آنکه ما بشاونه من فنون الملائک لهم خالدین اهل
 از نسخ اخبار و احوال و صفات بسببیه مثل هذا هندا فائم ابوها و مرتب بالذرا قائما سکاها و
 زید الزکین غلاند و تحقیق سابق با سیاق کلام معجزه لا تقراست انتهى و دیگر از مصنفات ابن حبیب
 حاشیه تنویر البصایا باشد بر کتاب اشباه نظائر تألیف ابن نخعم و تحررات متعلقه بر کتاب در و غرر
 فقه تاریخ فوت ویرا علی تعیین کسی نگاشته است

أبو عبد محمد بن أبي المعافى الشاطبي نوناً أسكنه الله الجنة

ویدین کینت معروف است از سالکان مسالک طریقت و بوسان قواعد شریعت و حقیقت معهود است
 ولادتش در شاطبه سال الفصد و شاد و پنج بجمری اتفاق افتاده او ان کحیل سالیانی دراز در تحصیل اصناف
 علوم و انواع فنون بگذرانید تا آنکه علوم ظاهری و باطنی کفایت نمود و در جمله از علوم مهارت و خبرتی بکمال
 صاحب تیغ الطیبیر الزانان معهود داشته که از اندلس به یار مشرق ارتحال نموده اند و در رحمت و
 پس از بیان سبب موطن وی این عبارات آورده گوید و يعرف بابن ابي الربيع احد اولياء الله
 شيخ الصالحين صاحب الكرامات المشهور جمع بين العلم والعمل والودع والزهد و
 الانقطاع الى الله تعالى والتخلي عن الناس والتمسك بطريق التلذذ حاصل معنی الکه محمد بن
 معروف بابن ابي الربيع از اولیا الله معهود است از مشایخ صالحین و صاحب کرامات مشهور است بخله
 و عمل و پرهیزکاری از آستانه بود و از انباز زمان قطع علائق نموده تمام وجه خویش بجا نب مطلوب حقیقی آورده
 و طریق سالیقین از رجال طریقت مسلوک داشت آنگاه گوید در بطن خود قرآن را تقریبات سبع بر ابو عبد الله
 ابن سعاده شاطبی و غیر او از مقررین قرانت کرده و در دمشق نیز بواسطی قرانت نموده و هم از ذوی استماع
 حدیث

ابو عمر حنبلی

۲۰۵

حدیث نمود پس از دمشق بمدینه رسول صلی الله علیه وآله رحلت کرده در محضر ابو یوسف یعقوب بن ابی اسحاق
 بغدادی با استلامی حدیث اشتغال جست نیز در دمشق از ابو القاسم بن مصری و ابو المعالی رجفه و ابو الوفاء
 عبد الحق و گروهی دیگر از محدثین احادیث فرا گرفت و در نزد شاطبی تمییز راسی مدتی تلمذ نمود و در ریاط سوار
 از اسکندریه در تربت ابو العباس اسی غزالت اختیار نموده بعبادت خدای سبحانه مشغول گشت تا آنکه
 در اسکندریه شهر رمضان از سال شصت و هفتاد و دو برای باقی انتقال جست و مولفاتی میگویند تصنیف
 نموده اسامی مصنفاتش بدین شرح است کتاب مسلک القریب فی ترتیب الغریب کتاب اللغه الجامعه
 فی العلوم النافعه فی تفسیر القرآن العزیز کتاب شرف المراتب و المنازل فی معرفه العالی فی التفرات
 و النازل کتاب المباحث السنیه فی شرح الحصریه کتاب الحرقه فی الباس الحرقه کتاب
 المنهج المفید فی المیزان الشیخ و المرید کتاب الفیض الجلیله فی الفاظ اصطلح علیها الصوفیه کتاب التبرکات
 فی تحکیم الخشیش کتاب زهر البصی فی مناقب الشاطبی کتاب الاربعین المصنیه فی الاطوار و شایسته
 و سافری بفتح میم منسوب است بقبیله معافرن یعفر بن مالک که عامه از انقبیله در مصر توطن اختیار
 نموده اند و شاطبی بفتح شین معجمه و بعد از الف طار کوره و طله منسوب است بشاطب که مدینه
 بزرگ در شرقی اندلس یوشیده نامند ابن ابی الربیع طلی که شرح حالش مطبوع گشت غیر از شاطبی مقری
 معروف است که کنیتش ابی محمد و نامش قاسم بن فیره است و چون ی شاطبی شهرت یافته شرح حالش در حروف
 شن از این کتاب انشا الله تعالی نگاشته خواهد شد

ابو عمر عثمان بن سعید بن عاصم القصبی الملقب بالذبی

از اعیان محدثین و اربابان و اکابر مشرقین بشمار رود و از ائمه است که از اندلس مشرق ارتحال نموده اند
 و چون در وانیه که از اعمال بلند است سکنی داشته بدینجهت او را دانی نرگوند صاحب نفع الطب کوی ابو محمد
 سعید بن سعید حمری گفت ذکر بعضی الشیوخ انه لم یکن فی عصره الخافط ابی عمر و الذانی و لا بعد
 عصره احد بل انبیه و لا یضاهیه فی حفظه و تحفظه و کان یقول ما را یت شیا فط
 الا کنبه و لا کنبه الا حفظه و لا حفظه فنبینه
 یعنی بعضی از مشایخ مذکور ساخت که در عصر حافظ ابو عمرو و نیز پس از وی احدی از اهل علم چون ابو عمرو در
 و تحقیق علوم بر سره وجود قدم نهاده خود گفته خبری از علوم مشاهدت نمودم مگر آنکه آنرا مکتوب استم و
 چیزی ننوشتم مگر آنرا حفظ نمودم و یاد دارم که مکتوب را پس از حفظ فراموش نموده باشم از این شکوال منقول
 است که در ترجمت ابو عمرو گفته کان ابو عمرو احد الاثمه فی علم القرآن و در ابانیه
 و تفسیره و معانیبه و طرقه و اعرابه و جمع فی ذلك کله تو الیف حیا یثا
 و له معرفه با حدیث و طرقه و اعرابه و اسماء رجاله و کان حسن الخط
 و الضبط من اهل الحفظ و الذکاء و کان دیناً فاضلاً و رعاً سلباً

یعنی

ابو عمرو دانی

۷۰۶

یحییٰ ابو عمرو در علم قرآن و تفسیر و روایات آن و بهم در معانی و اعراب و جوه قرآنی و شیوای مردمان شام
میرفت و در علم قرآن مولفاتی یکتا پرورداخته و در فن حدیث و طرق روایات و اعراب آن و اسرار جلال
معرفتی کامل داشت خط را نیکو پرورداخته و در فن حدیث و طرق روایات و اعراب آن و اسرار جلال
منوشت و روایات بروجه اتقان ضبط می نمود در خط و ذکاوت از بندگان منزه و ممتاز بود و بزور عقل
دانش آراسته طریقه اهل سنت مسلک می داشت و نیز صاحب نفع لطیب از بعضی اهل علم نقل کند که در
توصیف ابو عمرو گفته کان ابو عمرو و حجاب الدعوة ما لکنی المذهب یعنی ابو عمرو
مردی بود مستجاب الدعوة و از مذاهب اربعه اهل سنت پیروی نداشت بلکه مذهب اهل سنت بود از بعضی اهل علم
حکایت کنند که در باره ابو عمرو گفته آن اباعمر و الذانی مفرقی منقدهم و الیه المنتهی
فی علم الفرائض و الفرائض و الفرائض خاضعون لیضانیفه و انقون بنفله فی
الفرائض و الرسم و التجويد و الوقف و الأبداء و غیر ذلک
له مائتة و عشرون مصنفا یعنی ابو عمرو بصبر خویش در قرائت و در فن قرائت کتب
رقت تقدم یافت در فن قرائت مرجع اهل علم بود که در قرائت و تصانیف می اظهار خضوع و فروتنی
میس نمودند و جوه قرآنی در رسم مصحف و فن تجوید و وقف و ابتداء و غیر آنها بقول می ثوق و اعتماد
داشتند و او را یکصد و بیست مصنفات مع الجمله ابو عمرو در سال سیصد و هفتاد و یک متولد گردیده
و در هشتاد و هفت تحصیل علوم شروع نمود پس برای کیتل علوم مسافرت اختیار کرده در بسیار بلاد
اندلس و دیار مشرق برای کتاب معاد اخذ فنون زمانی اقامت نمود چنانکه صاحب نفع لطیب
گوید ابو عمرو در سال سیصد و نود و هفت بدیار مشرق رحلت کرده در قبروان مدت چهار ماه توقف
نمود و در شوال سال مذکور بمصر شده در آنجا مدت یکسال اقامت کرد و آنجا هانک حج نموده در ذی
از سال سیصد و نود و نه باذلس مراجعت کرد در قرطبه بر عبد العزیز بن جعفر فارسی عزیر او از محدثین
قرآنی بود و نیز در مدرس حسن بن ضنون و خلف بن خاقان مصری و ابوالفتح فارسی بن احمد قرآنی
حدیث کرد و همچنین از محدثین مصر مانند ابوسلم کاتب که بزرگ مشایخ وی بود و عبد الرحمن بن عثمان القشیری
و حاتم بن عبد الله نیز از گروهی دیگر احادیث فرا گرفت و نیز در محضر امام ابوالحسن قاسمی فن حدیث بیاموخت و
کتاب خویش در حجاز و مصر و مغرب و اندلس منتشر و متفرق ساخت و گروهی بسیار از اهل علم آن بلاد آن کتب
وی قرائت نمودند و مخرجه از آنجا است مخرج اصفالی دابود او دین نجاح که از مشهورین تلامذه وی معدود
است و نیز خلقی بسیار از محدثین مانند خلف بن ابراهیم طلیطلی و سجاعتی در محضر افادتش تلمذ نموده از وی
روایات فرا گرفتند و در تن از محدثین بواسطه اجازه از وی روایت کنند کی احمد بن محمد بن عبد الله خولانی
و آنکه ابو العباس احمد بن عبد الملك بن ابی حمزه و در مدت اشغال تدریس قافلات مصنفاتی یکتا پروردا
از آنجمله است کتاب معنی و کتاب تفسیر و در دایمه نیز شوال سال چهارصد و چهل چهارم برای او در حال تدریس
و دایمه شهرت یافت پس از آنجا منسب بر ساحل شرقی دریا واقع و محل اقامت ابوالحسن مجاهد بوده و قریب پنجاه

ابو نعیم اصفهانی

۷۰۷

گوید مردمان دیندار اهل اندلس بوده اند زیرا که مجاهد قرار را بدانجا آورده برای ایشان نغمه مقرر نمود و اموال بسیار بر آنطایفه بندول داشت تا در نزد وی اقامت نمایند گروه قرار از هر جا قصد وی نموده نزد مجمع شدند بدینجهت دیندار مجمع شد که گوید از اینجاست شیخ قرار ابو عمرو عثمان بن سعید دانی صاحب تصانیف درقرارات و علم قرآن است

ابو نعیم اصفهانی

محدثی مشهور است و کتابی ماثور دارد موسمی بکلیه الاولیاء که نام شریف آن تصنیف نغیم در السنه علماء دین است و مضامین اعجاز آئینش در صف مناقب ائمردین سائر از مصنفین اولین و آخرین هر که از احوال بایون اهل بیت اطهار سلام الله علیهم مجموعی پرداخته و یا کتابی ساخته غالباً مکتوب است که از ابو نعیم و علی بن ابی ایوب نیامده یا فضیلتی نقل نموده باشد چه بوجه اسناد و یا بر سیل ارسال سب وی بجهار واسطه با هران بن عبد الله بن معاویه بن عبد الله جفری می پیوندد بر این سیاق ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحق بن محمد بن هران محدث نسا بوری در ترجمه ابو نعیم از رجال خویش گوید کان حافظاً مشهوراً من اعلام المحدثین و اکابر الحفاظ الثقات ابن حکان در اخبار وی از وفات الاعیان آورده کننا من اعلام المحدثین و اکابر الحفاظ الثقات اخذ عن الأفاضل واخذوا عنه و انتفعوا به الحفاظ کتاب علیه اوراستوده میگوید هو احسن الکتاب ولادته بقول بن منده در شهر جبال سیصد و سی بقولی سی و چهار و بقولی سی و شش اتفاق افتاده و بجای کسب هنر و استماع خبر بدین من جمعی از معارف اساتید قدم نهاد مثل ابو العباس محمد بن یعقوب اصم و ابن کثیر نخوی و غیرهما و کسانی که علم حدیث از ابو نعیم فرا گرفته اند بسیارند از جمله محدث طبرست و ابو علی حداد از مصنفین معتبرین و جامعین تذکرات جز آنکه اشارت رفت کردی دیگر برای ابو نعیم ترجمتی خاص قرار داده اند و لور و تیره اجل چون ابن شهر آشوب از ذرائع در معالم العلماء و علاء علی در خلاصه الرجال و عبد الرحمن بن جوزی در تاریخ نظم و محمد بن اسعد یاضی در مرآت الجنان و یاقوت حموی در معجم البلدان و میر معاصر در روایات الجنات و میرزا عبد افندی در ریاض العلماء و خواند میر در حبیب السیر و میر مصطفی در نقد الرجال و محدث استرآبادی در منبع الثقات در حوادث سال چهار صد و سی از تاریخ یاضی در طی اخبار ابو نعیم چنین مذکور نموده است که در سنه عن المشایخ بالعراق و الحجاز و خراسان و صنف التصانیف المشهوره فی الأقطار ابو الفرج بن جوزی در کتاب نظم میگوید ابو نعیم الاصبهانی الحافظ سمع ما لکثیر و کان متمیزاً فی مذهب الأشعری مهلاً کثیراً یعنی وی از سنن رسول و احادیث ملت بسا استماع کرد و بسیار جمع نمود بعینت میلی مغرط بذهب اشاعره داشت آنگاه ابو الفرج بطین جوایت ابو نعیم میرد از دوا اسناد او را از درجه اعتماد می اندازد و از نقادین جلال اهل سنت و جماعت و وجاریت دلیل عدم وثاقت وی میآورد یکی آنکه میگوید بکنند واسطه از ابو زکریا نجفی بن عبد الوهاب بن محمد بن محمد که گفته

ابونعیم اصفهانی

۲۰۸

که گفته از شیخ ابوبکر بن احمد بن علی شنیدم که میگفت کان ابونعیم بخلط المصوح له بالهجاز
 ولا توضع احد هبنا من الاخص یعنی ابونعیم در مرویات خویش آنچه را از شیوخ شنیده بود با آنچه بدون
 سماع رخصت روایت داشت در می آمیخت و این دور از هم جدا می ساخت با آنکه در میان انکار تحمل اخذ از
 این دو نحو در اعتبار سی فرقت و دیگر آنکه میگوید هم از ابو زکریا حکایت نموده که از قاضی ابوالحسن استماع
 کردم که گفت از عبد الغزیز شنیدم که میگفت له بسمع ابونعیم مسند الخارث بعثنا من
 ابی بکر بن خالد فحدثت به کلام یعنی ابونعیم تمام مسند عارث را از شیخ ابوبکر بن خالد استماع کرده بود
 ولی نگاه روایت همه را بر وجه سماع می آورد و لایحظی که مؤدای هر دو عبارت یکی است و فرقی باین آنهاست
 مگر بمصوم و خصوص و کیفکان ابن جوزی چنانکه با مثال این قواعد خود ابونعیم را مردود می داشته در باب کتاب
 طه الاولیا نیز برخی عبارات طعن آمیز زبان میرانده مؤلف مرآت الجنان میگوید از قرح ابن جوزی در طه
 آنکه شنیده که گفته است که خود سخنی بلسان حمد سروده و در باره وی بی رسکت بنوده قرح وی در حق ابونعیم
 است که طعن شاد امام ابو حامد در حق وی من در آئینا با شاری نظم کشیده ام از آنهاست این دو بیت

لین ذقها جاد انهما و ضوئ
 بمنظر البنا و منطعها الحلی
 فاسلنت حنانه من ذم حای
 و صاحب حق من عدا و میطل

یعنی اگر بسایگان و وسنیا ن سلی اورا بسجن شیرین و روی نیکوش نگویند شکفت نباشد چه نه هیچ صاحب
 حال از ذمت عیب کوی سالم ماند و نه هیچ خداوند حتی از عداوت باطل جوی همانا علما اسلام را بجز افریم آنجا
 است بر اینکه حافظ ابونعیم از محدثین اهل سنت میباشد و در زمره اشاعره بشمار میرود ولی تعدادین حال را از
 فرقه امامیه استظهار تشیع وی نموده اند و بر طبق استنباط خویش گواهی داده اند و گفته اند که او چون در عسقلنت
 اهل سنت بوده تقیه نموده و تصانیف برایشان پرداخته بجز آنکه باقر مجلسی رحمه الله که خود از نوادگان ابونعیم
 است بدین معنی تصریح فرموده چنانکه مؤلف روایات الجنات میگوید که در یکی از فوائده امیر محمد حسین خاتون آبادی
 که از اسباط علامه مجلسی است ویدم که نوشته بود از جمله معارف علما جمهور که من بر تشیع وی بی بروم حافظ ابونعیم
 محدث اصفهانی است مصنف کتاب طه الاولیا و از اجاد و جد من مجلسی میباشد و جد من تشیع ویرا از واکش
 مجلسی بزرگ طالب راه نقل کرده و او نیز از معنی را با محمد بنده متصل شخص ابونعیم روایت نموده از آنجست است
 که در کتاب طه از مناقب آنرا آنچه در سایر کتب انقوم یافت میشود یافت میشود و محدثین فرقه اشعی عشریه و دیگر طوائف
 امامیه موارد احتجاج از آن استخراج نمایند چون اهل بیت با فی البیت اما تراز و دیگرانند لاجرم ابونعیم را بشهادت
 اولاد و احادش بی شبهه بی تشیع شناخت این عین عبارت فاضل خاتون آبادیست که محض تحسب از زیاد
 مقرب از نقل نمودیم و عهد پیش با جامع روایات باز که از اویم گوید و بمنظر الطبع علی تشیع من
 مشاهیر علماء العامة هو حافظ ابونعیم المحدث باصفهانی صاحب طه الاولیا و
 هو من اجداد جدی العلامة ضاعف الله انعامه و قد نقل جدی تشیع عن
 والده عن ابيه عن ابيه حتى انتهى اليه قال العلامة وهو من مشاهیر محدثی

ابو نعیم اصفهانی

۷۰۹

العامة ظاهراً الا انه من خالص الشيعة في باطن امره وكان يفتي ظاهراً على وفق ما اقتضه الحال ولذا ترى كتابه المسمى بحجة الألباء يحتوي من احاديث من امير المؤمنين عليه السلام ما لا يوجد في سائر الكتب ومدار غلاتنا في الاستدلال باخبار المخالفين على استخراج الأحاديث من كتابه ولما كان الولد يعرف بمذهب الوالد من كل احد لم يكن في نشبه فرحمه الله تعالى و قدس ستره وانعم عليه في الجمان ما ارضاه وسره مصنف يامن العلماء بما از علاه مجلسي رحمه الله عليه باسناد استنادي تعمير مكينة او نزر ترجمه ابو نعیم ميگويد من اين استظهار از ان استاد زركواري استماع نمودم اين عبارات است ابو نعیم هذا كان من الأجداد الغالبه لمولانا محمد تقي المجلسي وولده الأسناد الأسناد والمعروف انه كان من محدثي علماء العامة ولكن سماعي من الاسناد المشار اليه ان الظاهر كونه من علماء اصحابنا وانعاشه عن المخالفين كما هو الغالب من احوال ذلك الزمان والله العالم بحقيقة الحال و از نويدات تشيع وى حكايى است كه ذكرهاين محدثه وى در كتاب آباء البلاد آورده كه يه مردم اصفهان ابو نعیم نصيب آورده و اور الزود خول جامع منع كردند اتفاقاً در ان ايام سلطان محمود عالمى بآن بلد روانه نمود و ان اصفهان بموجبه بشوريدند حاكم ركبشند چون باجری بسبع سلطان سيد بنفذه متوجه اصفهان كرديد نخست مردم آن بلد را بلطف امان بخشيد بلكه نيك از سطوت محمود بيا سودند روز جمعه كه جمله در جامع اعظم بودند محمود بفرموده ليكن بيار حمله بردند و در ماى جامع گرفتند و از مردم اصفهان كشتارى فرادان كردند هر كه در جامع حضور داشت قتل آيد و ابو نعیم كه از ان ممنوع بود در كهشت و ديكر از امارات صحت اين دعوى صورت لوح مزار او هست مولانا ام الدين قرشى كه از شاگردان شيخنا بها الدين محدثه بوده در كتاب ربال خویش المسى نظام الاقوال گفته من قبر ابو نعیم خود را اصفهان زيارت كردم اين عبارات بر فراز ان نوشته بود كه قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم مكتوب على ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شريك له محمدنا عبد الله عبده ورسوله و ابدنه بعلى بن ابى طالب رواه الشيخ الحافظ المؤمن الثقة العدل ابو نعیم احمد بن عبد الله سبط محمد بن يوسف البناء الأصفهاني رضى الله تعالى عنه و روى في اعلى حلتهين در حبه و حشره مع من يتولاه من الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين صاحب رياض كفته شيخ محمد بن يوسف بنا كه از بناكان ابو نعیم هست از مشايير صوفيه اصفهان بوده صاحب روذات ميگويد محمد بن يوسف بنا بهمان است كه در محايه خواج از بلده اصفهان بقعه دارد و نزار او در زبان ناس بمقبره شيخ سينا مشهور شده است شهابالدين قوت يه در بيان عنوان اصفهان از كتاب معجم البلدان بين غايه و صريح آورده است ميگويد.

ابو نعیم اصفهانی

الامام ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهرداد
 سبط محمد بن یوسف البناء الحافظ المشهور صاحب التصانیف منها حلبی
 الاولیاء وغیر ذلك مات يوم الاثنين العشرين من محرم سنة ثلثین واربعمائة ودفن
 یعنی ابو نعیم سبط محمد بروز دوشنبه بیستم محرم سال چهارصد و سی فانی یافت و در موضع مردبان مدفون گشت
 از اسلام معلوم شود که مزار آب نجشان اصفهان را سابقاً مردبان میخوانده اند چرا که موضح ابو نعیم کنون در کوشان
 آب نجشان است از محله درب شیخ ابی مسعود میگویند سید امیر لاجی موسوی از اشراف سبزوار که در اصفهان محام
 نشست و با علامه مجلسی معاصر بود گفت تا مقبره ابو نعیم را در آن ساختند و از این عمل با مقتضای لوازم معاصرت
 توین و ایثار مجلسی را که از احادیث او است می اندیشید والله العالم بمخالف الحالی تاریخ وفات
 ابو نعیم بروجی که یا قوت حموی گفته مطابق است با عبارت فیات غیره پس آنچه از تاریخ اخبار البشر مقول است
 که وفات ابو نعیم اصفهانی از معروفین حفاظ و وفات ابن خیاط از مجیدین شعراء در سال پانصد و هفتاد و هجری
 افتاده یعنی برخلاف مولف است و گفته فی نفس الامر بر سهو ناخ و اگر سحک از این دو نباشد بی شبهه این ابو نعیم غیر
 صاحب حلیه الاولیاء است و تحمل قویاً که از اعتقاد وی بوده که این چنین در کیفیت و لقب و نسبت پروتیاکی
 (نیاکی) خویش گردیده و دلیل دیگر بر صحت تاریخ وفاتی که ثبت افتاد خود تصریح جامع اخبار البشر است در جای دیگر
 کتاب گفته وفات ابو نعیم حافظ و وفات شیخ ابوالفتح بستنی از وقایع سال چهارصد و سی میباشد در کلام روایات
 نیز خطی افتاده که میفرماید و کان عمره يوم وفاته سبعمائة و سبعمائة و سبعمائة و سبعمائة و سبعمائة و سبعمائة
 مورخین در میلاد ابو نعیم از سه قول فروتر نیست و بر هر سه قول روزگار زندگانی وی از مفاد و بیعت فروتر خواهد
 بود چه بر قول یکی بنمونه که نقل افتاد یکصد سال تمام می شود و بر دو قول دیگر نود و چهار یا نود و شش و کتاب این نسخه
 از روایات که بدست است ستا و شعبین را بر حسب مشاکله کتبی بصورت سبعمائة و سبعمائة تبدیل کرده که بر
 این عمل لا محاله عبارت میر با تاریخ اخیر مطابق خواهد بود و آنچه از مصنفات وی ضبط شده اینانند کتاب حلیه الاولیاء
 کتاب الاربعین در این کتاب احادیثی را که در حالات مهدی عمل الله فرجه دارد است جمع نموده کتاب طب لیس
 چنانکه در میری در حواء الجوان بوی منوب ساخته کتاب الفوائد چنانکه سید اشم بحرانی در کتاب فایه المرام
 استناد داده کتاب فضائل الخلفاء کتاب حلیه الابرار کتاب الفتن کتاب مختصر الامور
 کتاب منقبة المطهرین و مرثیه الطیبین کتاب نازل من القرآن فی امیر المومنین کتاب تاریخ اصفهان
 نژاد ابو نعیم اما همدان بر تپسی که نوشتم از این تاریخ نقل شده و حافظ ابو نعیم هم در آن تاریخ گفته نخستین گزاف
 اجداد من که بشره اسلام فائز شده همدان است و نیز در آن تاریخ آورده پدرش عبدالله بن احمد در سنه
 شصت و پنج هجری و در کنار مزار نیای ادوی ابو نعیم بجاک رفته همانا عبدالله بن معاویه بن عبدالله که همدان را
 استاد داده و لا بونی منوب میدارند از احاد و جنر طیار رضوان الله علیه بود که در سال یکصد و بیست و بیست هجری همدان
 آغاز حکمرانی همدان الحار در کوفه شروع کرد و بازیدیه آن بلد بر عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز که حکومت عراق
 داشت برآید و جلی سخت نمود و از آنجا بدین رفت شیعه کوفه بوی طعن شد و کثرت اقتصاد قوتی یافتند پس
 عبدالله

حلیه الاولیاء
 کتاب حلیه الاولیاء
 کتاب حلیه الاولیاء
 کتاب حلیه الاولیاء

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

٧١١

عبد الله بالسكري آریسته از مدائن بیرون آمد و با طرف مالک تا ختن برود و شهرهای بزرگ گرفت مانند طوان و بیدان و قوس و رمی و جبال و اصفهان و در سال کعبه و بیت و نه از اصفهان بنارس رفت و انملکت را بشود و در آن شهر بم
کردید عمل فرستاد و اموال گرفت و جمعی کثیر از روستا بنی هاشم و بنی امیه و غیرهم بوی طحق شدند مانند ابو جعفر منصور
و سلیمان بن بشام بن عبد الملک و علی بن عبد الله بن عباس و برادرش عیسی بن عبد الله در عمده الطالب خوانده ام
که ابو جعفر منصور از جانب عبد الله بن معاویه بکومت بلده اندخ مامور گشت و در شرح ابن ابی الحدید دیده ام که فرقه
اسحاقیه بیرون عبد الله بن معاویه اند میگوید و هی التي احد ثنها الحق بن زید بن الحارث
و کان من اصحاب عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابیطالب
کان يقول بالاباحه و اسقاط التكاليف و ثبت لعلي عليه السلام
مع رسول الله صلى الله عليه واله في النبوه على وجه غير هذا الظاهر الذي يعرفه الناس
یعنی مقاله اسحاقیه را مروی بنام اسحق از اصحاب عبد الله بن معاویه بداع نمود میگفتند اشیا جمله میا عهد و بیچسب
تکلیف نیست علی علیه السلام با رسول در منصب نبوت انباز بوده ولی نه برو جی که مردم بظاہر فهم میکنند با کلمه جان
میناید که همدان نیای اعلی ابو نعیم بجا بیگ عبد الله اصفهان را گشوده بدست وی افتاده و مسلماً گرفته اگر عمری شده باشد
عین برسیدیم شرح سیرت عبد الله بن معاویه را که فرقه اسحقیه در حقیقت با وی منسوبند خواهیم رقم کرد بعون الله تعالی
چون نسخه رساله اربعین که چهل حدیث نبویست در شون همدی آل محمد صلی الله علیه و آله هم از میان مخزنات کتابخانه
ملک زاده دانشمند وزیر علوم بدست افتاد و مطاوی آن بد کرا حال بجایون حضرت قائم عمل الله فرجه که امام عصر
حجت وقت است اختصاص داشت لاجرم ترجمت حافظ ابو نعیم رضوان الله علیه را منتقل آن چهل خبر ختم نمودیم
اقتداء بغیره احد من علمائنا الاخبار که ایشان نیز در طی مصنفات خویش تمام از رساله را بر بوسیل ارسال مندرج
ساخته اند و از رجال اسانید بهمان صحابی که از آن مبارک رسول صلی الله علیه و آله وسلم استماع نموده التفکر و
تخطا علی غرض الاختصار که با ثبت اسامی جمع و ات البته امر با طنباب کشده از سابق کتاب بیرون خواهیم شد
الحديث الاول عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه واله وسلم
ان قال يكون من امتي المهدي ان فصر عمره سبع سنين والافثمان والافنح ننتقم امتي في زمانا
نعما لم يبقنحو امثله قط البر والفاجر يرسل الله السماء عليهم مائدة ولا تدخر الارض شيئا من بسا
یعنی ابو سعید از سمرقند روایت کرده که آنحضرت فرمود از امت من خواهد بود مهدی علیه السلام که اگر عمر وی کوتاه باشد
بخت سال خلافت خواهد نمود و اگر نه هشت سال و اگر نه سال است من بعد او نه چنان در فراوانی و آسایش مشتم
کردند که در هیچ روز کاری مثل آن دیده باشند چه اهل مجور و چه نیکو کاران آسمان بدان خود را بر ایشان فرود میریزد
وز من از گیاه خود هیچ از ایشان دروغ نیندازد و الثانی فی ذکر المهدي و انه من عمره الرسول عليه السلام
و عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه واله وسلم ان قال نملاء الارض ظلما و
جورا فيقوم رجل من عنده فيبلاها منطاً وعدلاً يهلك سبعا او ثعنا
یعنی هم ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که آنحضرت فرموده زمین از ستم و جور پر می شود

أبو عبد الله رضي الله عنه

٧١٢

مروى از موسكان من قيام ينهيد وز من رازداد و معدلت پر ميا زودت سلطنت او بهت سلطنت پارس
الثالث وعنه قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا تنقض الشاة حتى يهلك لأرض رجل
من اهل بيتي بملا أرض عدلا كما ملئت جورا يهلك سبع سنين يعني نيزا بوسيد كفت كه رسول فرمود
روز قيامت نخواهد شد مگر آنگاه كه كسى از مردم فاندان من مالك روى من شده و آنرا از عدل پراخته باشد بپا
مگر از آن پیش پراز جور بوده است و او بهت سال حكم ميراند الرابع في قوله لفاطمة عليها السلام اليك
من ولدك عن الزهري عن علي بن الحسين عن ابيه عليها السلام ان رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم قال لفاطمة عليها السلام المهدي من ولدك
يعنى ابن شهاب زهري از امام على بن الحسين عليه السلام و آنحضرت از امام ابو عبد الله السبط سلام الله عليه روايت کرده اند
كه سفيان بن عيينه باه با دخترش فاطمة صلوات الله عليها فرمود كه مدي از فرزند ان تو است الخامس
قوله عليه السلام ان منها مهدي هذه الامة تعنى الحسن والحسين عليهما السلام
عن علي بن مهزيب قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
هو في الحالة التي قبض فيها فاذا فاطمة عند راسه فبكى حتى ارتفع صوتها فرفع
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اليها راسه وقال جيبيني فاطمة ما الذي يبكيك فقال
اخشى الضيعة من بعدك فقال يا جيبيني اما علمت ان الله عز وجل اطلع على اهل الارض
اطلاعة فاختر منها اباك فبعث برسائله ثم اطلع الاطاعة فاختر منها بعلتك واوحى
الي ان تكلي اياه يا فاطمة ونحن اهل بيتي فداعانا الله عز وجل سبع خصال لم يعط احدا
قبلنا ولا يعطى احد بعدنا انا خاتم النبيين و اكرم النبيين على الله عز وجل واجب المخلوقين
الى الله عز وجل وانا ابوك ووصي خير الاوصياء واجتبهم الى الله عز وجل وهو بعلتك و
شهيدنا خير الشهداء واجتبهم الى الله عز وجل وهو حمزة بن عبد المطلب عم ابيك وعم بعلتك
و من امن له جناحان يطير في الجنة مع الملائكة حيث يشاء وهو ابن عم ابيك و اخو بعلتك
متاسبا هذه الامة وهما ابناك الحسن والحسين وهما سيدا شباب اهل الجنة وابوهما
والذي بعثنى بالخير منهما يا فاطمة والذي بعثنى بالخير ان منهما مهدي هذه الامة اذا
صارن الدنيا مرجا ومرجبا وظاهرنا البعثن وانقطع التبدل و اعاد بعضهم على بعض
فلا كبير يرحم صغيرا ولا صغير يوقر كبيرا فبعث الله عند ذلك منهما
من يفتح حصون الضالذ وقلوبا غلغا بفوم بالدين في اخر الزمان و بملا
الارض عدلا كما ملئت جورا يا فاطمة لا تخفني ولا تبكي فاني الله
عز وجل ارحم بك و ارفع عليك مني و ذلك ليكانك مني وهو منك
من قلبى فد زوجك الله تعالى زوجك وهو اعظمهم حبا و اكرمهم
منصبا و ارحمهم بالرحمة و اعد لهم بالتوبة و ابصرهم بالفتنة و قد

ابو عبد المصطفى

۲۱۳

سلطان بیسند این شنید بیاسی برخواست و گفت یا رسول اللہ وی از کلام من سرتور و وجود آمد مندرست مبارک
بر حسین زد و فرمود از این سر من الشایع فی القریة الی بخرج منها المهدی و باسناده عن
الله بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج المهدی من قرینة یقال لها کرعة
یعنی عبد الله عمر گفت منفر فرمود هدی از دهنی بیرون آید که نام آن کرعة است الثامن فی صفه وجه المهدی
باسناده عن خدیجه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المهدی رجل من ولد
و محمد کالکوکب الذرک یعنی خدیجه گفت منفر فرمود هدی مردیست از فرزندان من که چهره و حیوان سار
در خان می تابد التاسع فی صفه لونه و جسمه باسناده من خدیجه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم المهدی رجل من ولدی لونه لون عربی و جسمه
جسم اسرائیلی علی خده الايمن خال کانه کوکب دردی مملأ الارض عدلا کما ملئت
جورا برضی فی خلافة اهل الازمن و اهل السماء و الطیر فی البحر
بم خدیجه گفت رسول اللہ فرمود هدی مردی میباشد از نسل من کنای کندم کون است چون نکت عرب و کالبه
عظیم چون کالبه اسرائیلیان بر صفحه راست روی خالی دارد و خود مانند اختر درخنده میباشد زمین را از معدت ملو
میازد چنانکه از ظلم موشه اهل آسمان مردم زمین و پرندگان بواجبه در عهدی خوشنود خواهند بود العاشر
فی صفه جینه باسناده عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم المهدی من اهل الجبل افی الانف یعنی ابوسعید خدری گفت منفر فرمود هدی
در احسن گناوه است و نیکتره الحادی عشر فی صفه انفه باسناده عن ابی سعید الخدری
رضی الله تعالی عنه عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم انه قال المهدی من اهل البیت
رجل من امتی اشم الأنف ملاء الأرض عدلا کما ملئت جورا
ابوسعید از غیر روایت کرده که آنحضرت فرمود هدی از اهل بیت است او مردی میباشد از امت من یعنی بنده
روی من را آنچنانکه از سمت راست از عدل بر میازد الثالث عشر فی صفه خاله علی خده الايمن و
باسناده عن ابی امامة الباهلی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیئکم
و بین الزوم اربع هدی بوم الزابعه علی بد رجل من آل مرقل بدوم سبع سنین
فقال له رجل من عبد القیس یقال له المنور بن خیلان یا رسول الله من امام القبا
یومئذ قال المهدی من ولدی ابن اربعین سنه کان وجهه کوکب دردی
فی خیده الايمن خال اسود علیه عبا نان فطیوانتبان کانه رجال من بنی
ایمن اشیل یخرج الكنوز و یفتح مذابن الشریک
ابو نعیم بسند خویش از ابوامامه با بلی روایت کرده که گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در میان مسلمانان نصاریک
دوم چهار بار کار بکار بصلح خواهد پیوست چهارمین بر دست یکی از اولاد هر قل منتهی خواهد گشت که نعت صلوات
خواهد یافت راوی گوید پس روی از قبیله عبد القیس که او را منور بن خیلان می نامند گفت ای رسول الله از من

ابو نعبه اصفهانی

در آن روز کی خواهد بود فرمود مهدی آل محمد که روش چون کوب رخشان است و خالی سیاه بر کوزه راست دارد
و دو بجای قطوانی در بر بسکلی کوئی از سوزندان است کنه ای پوشیده را بروی آورد و شهرهای شرک را
بکشد **الثالث عشر** قوله علیه السلام المهدی أفرق الثنايا بأشاده عن عبد الله
الرحمن بن عوف قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لبعثت الله
من عترتي رجلا أفرق الثنايا اجلي الجبهة بملاء الأرض عادلا يفيض المال فيضاً
أبو نعیم بسند خویش از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که گفت پیغمبر فرمود خدای سبحان از عترت من مردی بفرستد
بر آنکس که بن و ذنابهای می کشاده است پیشانی از سوی سزده زمین را از عدل بر میکند و عطاری از آن
می بخشد **الرابع عشر** في ذكر المهدى وهو امام صالح باسناده عن أبي امامة رضي
الله تعالى عنه قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وذكر الدجال قال
فنفى المدينة النجث كما نفى الكبريت المحذوب يدعى ذلك اليوم يوم الخلاص فقال الشام
شريك ابن العرب يومئذ يا رسول الله قال هم يومئذ قلبد وجلمهم بيت المقدس امامهم المهدى
ابو امامه گفت که پیغمبر برای ما خطبه فرمود و حال حال بازمود و گفت با روز دیند خویش را از پیدان پاک میزد
چنانکه کوره آهن گران حدید را از جفت از روزی ایوم الخلاص نام است پس ام شریک عرض کرد یا رسول الله
در آن روز عرب کجا باشند فرمود بدانوقت مردم تازی بسی کم خواهند بود و مشرک قدس باشند و شوای ایشان
مهدیست مردی صالح **الخامس عشر** في ذكر المهدى وان الله يبعثه غياثا للناس و باسناده عن
ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال يخرج المهدى
في امي يبعثه الله غياثا للناس نعم الامة ونعش المشركين وتخرج الأرض نباتها ويطيئ الملأ ارضا
يعنى ابو سعيد خدای گفت که پیغمبر فرمود مهدی از میان امت من خواهد بیرون آمد خدای سبحان و بر بر می آید
که مردم را فریاد رس باشد امت من تمام چهار پایان بهدا و در ششم و عیش خواهند که زانند و زمین گیاه خود را
بجمله خواهد رو یاسند و عطایا بالسویة مردم داده خواهد شد **السادس عشر** في قوله عليه السلام على رأس
غمامة و باسناده عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يخرج
المهدى وعلى رأسه غمامة فيها مناد ينادى هذا المهدى خليفة الله فاستعوه
يعنى عبدالله عمر گفت رسول الله فرمود و مهدی خیرج خواهد نمود بر حالی که اری بر فراز تراوست از میان ابروی
ندام کند که این مهدیست خلفه خدایم و او باشد **السابع عشر** في قوله عليه السلام على رأسه غمامة
و باسناده عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يخرج
المهدى وعلى رأسه غمامة ينادى هذا المهدى فاستعوه یعنی هم بر ابرو گفت
که پیغمبر فرمود و مهدی ظهور خواهد کرد بر حالی که بر فراز سرش فرشته ای صلیبند که این مهدیست متابع می باشد
الثامن عشر في بشارة النبي صلى الله عليه وآله وسلم اقمه بالمهدى و باسناده عن
ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اشرکوا بالمهدى يبعث الله

رجل صالح

ابو نعیم اصفهانی

نے امین علی اختلاف من الناس وذل ذل فبلاء الارض فسطا و عدلا کاملت ظلما
 برضی عنه بناکن السماء و بناکن الارض بقسم المال صحاحا
 فقال له رجل و ما صحاحا قال التوبة بین الناس
 ابو سعید گفت پیغمبر فرمود شمارا بعدی شارت میدهم که بر حال اختلاف مردم و لرز شهای من مبعوث خواهد
 پس روی من را از داور میکند چنانکه از ستم پر شده ساکنان زمین اهل آسمان هم از روی خوشنود
 بود اموال اصیحا بخش خواهد کرد روی گوید پس مردی پرسید که مراد از صحیح چیست فرمود بر بر قسمت کردن
 بالتویه سهم نمودن التاسع عشر فی اسم المهدی و باسناده عن عبد الله بن عمر
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی یهلك من اهل بیته
 بواطی اسمی بلاء الارض عدلا و فسطا کاملت یعنی عبدالله عمر گفت پیغمبر فرمود و قامت خواهد شد تا آنکه
 از آنکه مردی از دودمان من سلطت کند که نامش موافق نام من است الی الاخر العشرون فی کتبته و
 باسناده عن حذیفه رضی الله تعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لم یبق
 من الذنبا الا یوم واحد یبعث الله فیہ رجلا اسمی و خلفه خلفی بکنی
 ابا عبد الله یعنی حذیفه رضی الله عنه گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که از عمر دنیا باقی نماند مگر یک
 روز بر آئینه خدا تعالی در آن روز مردی را بخلافت خواهد را کنجت که نامش نام من است و خویش خوی من و کنیت او
 ابو عبدالله میباشد الحادی و العشرون فی ذکر اسم ابی و باسناده عن ابن عمر قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا ینبأ الذنبا حتی یبعث الله رجلا من اهل بیته
 بواطی اسمی و اسم ابی اسم ابی بلاء بها فسطا و عدلا کاملت جورا و ظلما
 یعنی حافظ ابو نعیم بسند خویش از پدر مر روایت کرده است که او گفت که خواهد کاینات فرمود اینجهان پایان
 میرود تا آنکه خدای سبحی مردی از دوده من مبعوث سازد که نام او خود موافق نام من است نام پدرش بکنی
 نام پدر من زمین را از داور خواهد نمود و آنجا که از ستم پر شده است الثانی و العشرون فی ذکر
 عدله و باسناده عن ابی سعید الخدری رضی الله تعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم لمن لان الارض ظلما و عدوانا ثم یخرج من اهل بیته حنی
 بلاءها فسطا و عدلا کاملت جورا و عدوانا ابو سعید خدری گفت که حضرت رسول
 فرمود زمین از ستم و عدوان مملو خواهد گشت پس مردی از اهل بیت من ظهور خواهد نمود که از ایجابی ستم و عدوان
 از قط و معدلت مملو نماید الثالث و العشرون فی خلفه و باسناده عن زر بن عبد الله
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخرج رجل من اهل بیته بواطی اسمی
 و خلفه خلفی بلاءها فسطا و عدلا یعنی ابو نعیم بسند خویش از زر بن عبدالله روایت کرده که او گفت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود از خاندان من مردی بیرون میآید نامش نام من است و خویش خوی من
 الرابع و العشرون فی عطائه و باسناده عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله

علم و جورا
 م

أَبُو نَعِيمٍ صَفِيهَا

يكون عند انقضاء من الزمان وظهور من الغن رجل يقال له المهدي يكون
عطاءه هبتا يعني اوسعيد كفت رسول الله فرمود در آخر روزگار و بروز فتنها مردی خواهد
که ویرامدی میگوید نخستش او نیک گواریت القاسم والعشرون في ذكر المهدي وعمله
بسنة النبي صلى الله عليه واله وسلم باسناده عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنهما
قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يخرج رجل من اهل بيتي ويصل بسنتي وينزل
الله البركة من السماء ويخرج له الارض بركاتها ومثلا به الارض عدلا كما ملئت
ظلمات وجودا ويعمل على هذه الامة سبع سنين وينزل بهت المقدس
يعني اوسعيد كفت حضرت قائم فرمود از خانواده من مردی بیرون میآید و بر آئین من قمار مینماید خدای سبحان
برای وی برکات را از آسمان فرود میآورد و زمین برکات خود را ببارد و بیرون میفرستد و نیارا آنچنان
که از جور پر شده از عدل پر میسازد و بیعت سال بر این امت حکم مرنانند و در بیت المقدس نزول مینماید الله
التاس والعشرون في جبهته ورايانه و باسناده عن ثوبان انه قال قال رسول
صلى الله عليه واله وسلم اذا رايت الرايات السود فدا صلبك من خراسان فاتوها
ولو حوا على الشلج فان فيها خليفة الله المهدي
ابو نعیم بسند خود از ثوبان روایت کرده که او کفت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود چون علمای سیاه را دید
از خراسان بیتی برآید بسوی آنها شبها بد هر چند بدان نحو که چون کو دکان بکار دست پایی تغییرید بر روی
التابع والعشرون في جبهته من قبل المشرق و باسناده عن عبد الله بن عمر قال بينا
نحن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اذا املت فنبه من بنى هاشم فلما راهم النبي
صلى الله عليه واله وسلم اعرف وقت عيناه وتغير لونه فقالوا يا رسول الله ما نزال
نرى في وجهك شيئا نكره فقال انا اهل بيت ائنا الله لنا الاخرة على الدنيا
وان اهل بيتي سبلفون بعدى بلاؤ وشهدا ونظر يدا حتى ياتي قوم من قبل المشرق
ومعهم رايات سود فبسطون الحق فلا يعطونه فبقا نلون وينصرون فبسطون ما سألوا
فلا يسلون حتى يدفعوه الى رجل من اهل بيتي فملاها فاطما كمالا وما جورا فمن
ادرك ذلك منكم فلانهم ولو حوا على الشلج
ی عبد الله بن عمر کفت نبوتی در حضرت رسول صلی الله علیه وآله نشسته بودم که ناگاه برخی از جوانان آل هاشم در
آمدند همینه که سینه ایشان از بید چشمان ایشان از سر شک پر شد و رنگ مبارکش دیگرگون گشت ایشان عرض داشتند
یا رسول الله بستواره در حال جایون تو چیزی می گزیم که از او دست بنداریم فرمود منم مودا ابل طی هستیم که
خدای عزوجل برای سراسر ای که براید چنان برگزید و بر آستین او لاد و احاد من پس از من بجلا و طری نفعی بد کرد
که داند و هستی اغنیر را کتبه و حق همان باشند تا آنکه از سمت خاور زمین گروهی بیایند که با ایشانست علمای
سیاه و خلافت را که حق ایشان است طلب کنند و ممنوع کردند پس دست بگشایند و فرزند بچیند و بدینچه می بینند

ابو نعیم اصفهانی

۷۱۸

فرار سند و از آن پس نرفت تا آنکه با مردی از خانه آن من باز گذارند پس وی تمام زمین را از او پرسازد و آنجا که از
ستم پر شده الا از شاه که آن روز را در یابد بدیشان در پیوند و هر چند بسان که دوکان بر روی برف خیزید
بیشه الثامن والعشرون فی حجه و عود الاسلام به غزیرا و باسناده عن خذیفه رضی الله
عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول و یحیی هذه الامه من مملوک
جباره کف یفعلون و یحسون المطیعین الامن اظهر طاعتهم فالؤمن الثقی یصانهم
بلسانه و یقر منهم بقلبه فاذا اراد الله عز وجل ان یعبد الاسلام غزیرا فصتم
کل جبار عنید و هو الفاد ر علی ما یشاء ان یصلح امه بعد فسادها فقال علیه
السلام یاخذ یفعلونم یق من الدنيا الا یوم واحد لعلول الله ذلك الیوم حتی یملک
من اهل بیتی نجره الملاحم علی یدیه و یظهر الاسلام لا یخلف و عده و هو سبیح الحساب
یعنی خدیفه گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود و ای این امت را از پادشاهان ستمکار که حکومت
ایشان را خواهند گشت و اهل طاعت را می خواهند و او مکر آنجا که را که از در تیره شدن آن گروه بر نرسد پس موپسین
بزبان با ایشان سازش میکند و بدل از ایشان میگزیرد و چون خدا تعالی اعادت غزت اسلام خواهد طاراز
بلاک سازد و او تواناست بر آنکه حال امتی را پس از تباهی بصلاح آورد و آنگاه فرمود این خدیفه اگر از دنیا نماند مگر یک
روز بر آینه خدای سبحان روز را دراز میکند تا مردی از اهل بیت من ملک یابد و جنگهای بزرگ کند و دین اسلام بگردد
سازد و نوید الهی خلف خواهد نمود **الثاسع و العشرون فی نعم الاقذ فی زمن المهدي علیه السلام**
و باسناده عن ابی سعید الخدری رضی الله تعنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم
قال **تتعمق امتی فی زمن المهدي نعمه لم یسعدوا مثلهما فظیرسل الله التما علیهم مدد اذ اذ
تدع الارض شیام نیا لها الا اخر یعنی ابو سعید خدری گفت که خواهد عالم فرمود است من آنجا که بعد از
تعمق شوند که مثل آن بیسج روز کار نذیده باشند آسمان باران خود بر ایشان فروریزد و زمین از گیاه خود هیچ
نمذارد و مگر آنکه بروی آن آفتابون فی ذکر المهدي و هو سبیح من سادات الجنه و باسناده عن ابن
مالک انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخ من بنو عبد المطلب سادات اهل الجنة
انا و اخی علی و عتی حمزه و جعفر و الحسن و الحسن و المهدي
یعنی انس بن مالک از حضرت نبوی وایت نموده که فرمود من در بر ارم علی و عم حمزه و جعفر و حسن و حسین
و مهدی که سپدان عبد المطلب بزرگان بهشتیان میباشیم **الحادی و الثلثون فی ملکه و باسناده**
عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم **لو لم
یبق من الدنيا الا لیله لملک فیها رجل من اهل بیتی یعنی ابو نعیم سند خود
از ابو هریره روایت نموده که او گفت شنیدم فرمود اگر از عمر دنیا چیزی بر جای نماند باشد مگر یک شب بر آینه
در جهان شب مردی از دوده من ملک خواهد یافت **الثانی و الثلثون فی خلافة باسناده عن**
ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقتل عند کز که ثلثه کلهم اهل بیت****

ابو غنیمت صلی

۲۱۹

ثم لا يصبر الى واحد منهم ثم تجي الرايات التود فيقتلونهم قتلا لم يقتله قوم ثم يجي
خليفة الله المهدي فاذا سمعتم به فانوه فبايعوه
فانه خليفة الله المهدي يعني ثوبان گفت که خاتم رسل منور است که
کنج شاکسته خواهند گشت که هر سه خلیفه زاد کاندیس بیچک مالک آن کنج کزدند آنگاه علمهای سیاه در
رند اهل باطل را بچنان بکشند که بیچگاه بدینا یک شتار بوقوع نه پیوسته باشد و از آن پس خلیفه الله صلی
طور میکند هر وقت که خروج وی شنیده نبرد او بماند و شرط بیعت بگذارد که او خلیفه پروردگار است
الثالث والثلاثون في قوله عليه السلام اذا سمعتم بالمهدي فاقوه فبايعوه وباسناد
عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم تجي الرايات التود من قبل
المشرق كان قلوبهم ذبورا الحديد فمن سمع بهم فليبايهم فبايعهم ولو حبوا على الثلج
يعني هم ثوبان گوید که پنجمین مورد آیات سیاه از جانب مشرق زمین در میرسد کوفی و لهای حمله آنها پاره
است پس هر که اقبال آنها را بشنود باید باستقبال ثبات و بیعت خویش استوار سازد هر چند قشرب
غیریدن باشد بر روی برف که باید این زحمت بر خود هموار سازد و بموکتلی عصر در یومند الرابع و
الثلاثون في ذكر المهدي و به يولف الله بين قلوب العباد وباسناده عن علي بن
ابي طالب عليه السلام قال قلت يا رسول الله امثال محمد المهدي ام من غيرنا فقال
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا بل منا يحتم الله به الدبر كما فتح بنا
وبنا يفتدون من الفتن كما انقذوا من الشرك و بنا يولف الله بين قلوبهم بعد
عداوة الفتن اخوانا كما الف بينهم بعد عداوة الشرك و بنا يصحون بعد عداوة الفتن
اخوانا كما اصحوا بعد عداوة الشرك اخوانا
في دينهم حافظ ابو نعیم بسند خویش از امیر المومنین علی علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمود با جناب ختمی مآب عرضه داشتم که یا رسول الله آیا مهدی این امت از اهل
محمد میباشد یا از غیرا فرمود از ما است نه از غیر ما خدای سبحان دین حق را با ختم خواهد نمود چنانکه با فتح فرمود
و بندگان خویش از فتنها با حلاص میازد چنانکه هم باز شرکشان نجات داد و لهای ایشان را پس از عداوت
فتنه بسبب با یکدیگر برهان میکند بدینسان که پس از عداوت کفر بسبب برادران دینی شدند الخامس و
الثلاثون في قوله عليه السلام لا خيرة في العيش بعد المهدي وباسناده عن عبد الله بن
معمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لو لم يبق من الدنيا
الا هذه لظول الله تلك اليلة حتى يهلك جل من اهل بيتي بواطي اسمي واسم
ابيه اسم ابى بلاءها فظا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا و منهم المال بالتوبة
ويجعل الله الغنى في قلوب هذه الامة فملك سبعا
اولئها لا خيرة في عيش المجرة بعد المهدي

أَبُو نَعِيمٍ رَضِيَ عَنْهَا

٧٢٠

يعني عبد الله بن مسعود كفت پیغمبر فرمود اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک شب هر آنکه خدا تعالی انبیا را طواف کند
 میازد تا مردی از اهل بیت من بخلافت رسد که نامش نام من است نام پدرش نام پدر من و نیار انجان که از خوربا
 شده از عدل انباشته میازد و مال برابر بخش میکند و خدا تعالی تو را مری در دهگان است قرار میدهد پس در هفت
 سال حکم میراند یا نه سال و بعد از وی در زندگانی هیچ غیرت الشادس والثلاثون فی ذکر
 المهدي و بیده تفتح الفسطینیه و باسناده عن ابی هریره عن النبی صلی الله
 علیه و آله وسلم قال لا تقوم الساعة حتی یملک رجل من اهل بیته الفسطینیه
 و جبل الذبلم و لولم یبق الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یفتحها
 ابو نعیم بسند خویش از ابو هریره روایت آورده که پیغمبر فرمود در روز رستخیز پای نخرود تا آنگاه که مردی از دوستان
 من سلطت یابد و شهر قطنینیه و کوه دیم را بشاید اگر از ایام مسیح نمانده باشد مگر یک روز از دو سبغ آن یک
 روز را بطول میکشد تا آنروز آنها را فتح نماید التابع والثلاثون فی ذکر المهدي و هو یحیی
 بعد ملوک جنابره و باسناده عن فیس بن جابر عن ابيه عن جده ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم قال سیکون بعدی خلفا و من بعد الخلفاء امرأ و من
 بعد الامراء ملوک جنابره ثم یخرج رجل من اهل بیته یملا الارض
 عدلا کما ملئت جورا یعنی ابو نعیم بسند خویش از قیس بن جابر و او از پدرش و او از نیای
 روایت نموده است که گفت ختم رسل صلی الله علیه و آله وسلم فرمود پس از من چند خلیفه بیایند آنگاه امرار نادار آنگاه
 امرار نادار آنگاه پادشاهان ستمکار آنگاه مردی از خاندان من ظهور کند و جهان را از عدل پر سازد و الثلثون
 و الثلثون فی قوله علیه من الذي یصلی خلفه عیسی بن مریم و باسناده عن
 ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من الذي یصلی
 عیسی بن مریم خلفه یعنی ابو سعید خدری گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از ما مردم خانه ان رسالت است
 آنکه عیسی بن مریم علیه السلام بروی آفتد آنگذ و از دجال او نازکد ارد التاسع والثلاثون وهو یحیی
 مریم علیه السلام و باسناده عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم ینزل عیسی بن مریم علیه السلام فیقول امیرهم المهدي نعال صلینا
 فیقول الا ان بعضکم علی بعض امراء نکرمة
 من الله عز و جل هذه الامم
 یعنی جابر بن عبد الله گفت که پیغمبر فرمود هیچ علیه السلام از آسمان فرود می شود پس فرماید از مسلمانان حضرت محمد
 با او میگوید یا یا مسلمانان بر من اقتداء کن هیچ میگوید خدای سبحان امام این امت را از راه کرامت خود از ایشان
 قرار داده است الاربعون فی قوله علیه السلام فی المهدي و باسناده
 بر فقه الحدیثین ابو هریر الامام حدیثه ان اباجعفر المنصور امیر
 المومنین حدیثه عن ابيه عن جده عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهم

قال قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يهلك امة انا في اولها وعبتي بنصرته في اخرها والمهدي في وسطها
 بنی حافظ ابو نعیم بسند خویش از محمد پسر بر اہم امام روایت کرده است کہ او گفت عم ابو جعفر منصور از پدرش محمد
 و او از پدرش علی و او از پدرش عبدالعزیز بن عباس حدیث آورد کہ وی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فرمود زینہار امتی کہ من در اول ایشان باشم و عیسی در آخر ایشان ہلاک نخواہد کردید احادیث رسالہ
 در اینجا با انجام رسید

ابن اصغر

از معارف اطباءى اندلس و فضلاى آن مرز و بوم است در شہر شبیلیہ بصناعات طبیہ مشغول و روزگارش معالجات
 بجانان مصروف بودہ و در روزگار امارت و سلطنت بعضی از ملوک الطوائف اندلس بنو عبدالملکون بابت فضیلت
 در آن ملک برافراشت وصیت بہارت و شہرش با طرف بلاد و اقطار امصار رفت آورده اند کہ از عمارت در
 علاج و مزاولت در عمل با ذراہ خدایت حاصل گشتہ بود کہ در اصلاح مزاج مرضی تدابیرش چون سحرى ہر دو تجویز او
 و اعمال دیدار و در موارد خود منافع با بر بود و آن طبیب عاؤق را در تشخیص امراض از علامات عشرہ بیشتر استدلالش بر
 قارورہ بود و کثیر تجسس بنفس و سایر دلائل برداشت بر گاہ جمہور خلاق در صحت و مرض بوی جوع مینمودند پس از
 دیدن قارورہ خط صحت صحیح و معالجت مرتضی اقبسی کہ آن یک بدل مرض این یک غشی بنوع حال نکردند مینمود
 و نیز از قارورہ اصحا و مرضی حکم مینمود از حالات صحیح و مرضی کہ از افذیہ و اثر بر اچہ قسمی از اقسام استمال نمود
 و شرح ابن مائترافاضل خنزرجی در ترجمہ وی آورده است ابن الاصحم ہو من الاضداد المشہورین
 باشہیلہ و لہ خبر نامتہ فی صناعت الطب و قوۃ نظر فی الاستدلال علی الامراض و مذاواتہا
 و لہ حکایات مشہورہ و نوادر کثیرہ فی معرفۃ بالفوادیر و اخبارہ عندما تراها بجملة حال المریض
 کان قد بینا و لہ من الاغذیہ محمودتوی در شرح حال ہی ترجمہ بعضی از عبارات ترا آورده است کہ الطبیب عاؤق
 نوادر حکایات و غرایب احکام در قواریر مرضی بسیار است از الجملہ وقتی بہنگام صبح شخصی کہ رستار مرضی بود قارورہ
 سبندہ وی آورد چون نیک نظر نمود مختصر و دانی کہ نفع و ضرری در آن متصور نبود بختہ مرضیش گفت و غرضش
 بخواست پس وی بتلا میزد کردہ و گفت صاحبان قارورہ یکتا و روز دیگر شتر حیات نخواہد داشت بعد از تحقیق
 چنان یافتند کہ آن طبیب عاؤق حکم بدان کردہ بود تلا میزد و می تناسی تو فیح المظلمہ نمودند کہ حکوۃ بعض
 دیدن قارورہ بر موت برین اشارت نمودی گفت چون بنا بر قواعد طبیہ سوبان قارورہ را شیشی باقم
 دلیل بر احراق دم و ذوبان اعضا دیدم و نیز از تقریر رستار کہ امکان حرکت از برای مرضی نازہ بود جائز
 نبود کہ از برای این مرض از تہ اسب و معالجات طبیہ برنی حاصل نخواہد گشت زمانی حکم بر او گذرد کہ مرکب را
 دیگر گذرد روزی شش مرتبہ سبندہ وی آمد کہ علامات مطبوعہ از وی بشہ او ظاہر بود چون قارورہ را شیشی گفت
 این حمی اتعال بنویس برع خواهد نمود پس از یکچند چنان شد کہ او گفتہ بود حاضرین محضوی سبب استتعال نمودند
 گفت چون در بابت نغمی شخصی محمود را یکس آنکہ باید بول اجر باشد پدید می ظاہر شود و چنان مناسبی دلیل احکام و
 پنجم است

ابن کثیر

لمنم است و بطول مدت چون جرات قریب حتی نتواند داد و تصرف کند و تحلیل به از از روی آن طعم محرق گشته
 بود تبدیل یاد با تکرار از اینکه احکام در قوای مرضی از وی بسیار نوشته اند از بیم اطباء بر رقم تمامی آن مباد
 نخت صاحب طبقات الاطبا مسطور داشته که در تراجم اطباء طرایف معالجات و بدایع تدابیر از وی بسیار نقل شده
 و تم صاحب طبقات الاطبا مسطور داشته که ابو عبد الله مغربی که از اجلاء فضلا بوده و وقتی مراحمایت کرد که در
 در مطب این اصرام نشسته بودم و او معالجت جماعتی از مرضی اشتعال داشت ناگاه چند نفر از مردم رو سها پدید
 گشتند و جوایز را بر سر نشاندند و اطراف او را بجهت آنکه نمیستوانست بر مرکب استوار نیشند گرفته بودند و هم از خایت
 دستی برود در افتاده بود چون نزدیک رسیدند مطب آن طبیب بدحال از استریش فرود آوردند و نزدیک مطب
 نهادند در حالی که ماری بک سر بردمان وی فسر برده و هوش از انجوان کلی رفته بود و از بیم آنکه مباد
 مار با زدنش رود آنچه از مار سیرین نمانده باریسمانی سخت با طراف وی محکم بسته بودند طبیب چون امری با
 سان غریب که هیچگاه مشاهده نکرده بود دید از خوششان بهرمانش رسید بیان نمایند این چه حالت است
 که این شخص را رویه داده و مار چگونه برداشته گرفته که چنین امری سگرف نکرده و شنیده نشده و کی از انجوان
 که از نزدیکان او بود و بر حالت وی چنانکه باید اطلاع داشت بدو گفت که عادت اینجوان از آنکه اکنون بدی حالت
 میگردد آن بود که در گاه خشن در مان خویش باز میگذاشت امروز بر حسب عادت و معمول چون لحظی از روز برآمد خورد
 حاضر گردیم و مقداری از شیرجه مان خویش موجود شده بود و صرف شد پس بر خواب در بود بعد از آن
 نخت و در مان خود باز گذاشته ناگاه این مار پدید گشت و سر بردمانش فرود برده بر اسان از خواب بیدار شد از خوف
 آنکه مباد مار با زدنش داخل شود مار را گرفت اشارت بمن کرد من از شدت خوف برهلاک او بلا تامل خود را بدو رسانیدم
 چاره ندانستم جز چنانکه می گمرد بقیه از بارسیان با طراف وی محکم بستم و او را بر حالت و جلیتی بود و بنحیسه
 رسانیده تا بوسلت معالجت آن طبیب عاذق صحت موجود شود پس این اصرام را از تقریر آن شخص و انجوان
 تعجب زیادت گشته بیدرنگ از جای خویش برخاسته نزدیک وی رفتم و آن رسیانها که مار را بدو بسته بود
 بدست خود باز کرد و مار قوت کرده بعد از انجوان قرار گرفت و گفت امر بحالت خود بگذارد و نگذارد حرکت کند پس
 بهرمان و نزدیکان گفت اکنون بیم هلاکت درو نباشد و معالجت آن در نزد من بسی آسانست آنگاه یکی از
 شاگردان خود را بخواند و بر کاغذی چند دای معسده بنویشت و بدو داده بفرمود تا موجود کند پس آنرا از
 خود بر رسم معمول طمع داده و صاف از او بر پستی که معمول از زمان بود که اکنون از مطبوخات بر بعضی بنوشانید
 بر نخت و همچنان گرم گرم بردمان وی ریخته و معده او را دست بالیده گفت مار از شدت دو ابر و سس آب گرم
 خواست بعضی از دانه ها برد روی آن ریخت و نیز از ادویه تریاقیه بر آن مزوج کرد تا نیاید و بنوشانید و گفت اکنون
 طبیعت همچنانکه خدا را از یکدیگر متفرق کند مار را نیز از بیم متلاشی خواهد نمود و هم ادویه تریاقیه نخواهد گشت
 که رسم در بدنش تاثیر نماید آنگاه یک دو ساعت بگر صبر نمود و آب نیم گرم خواست مقداری از ادویه معسده
 روی آب ریخته بدو بخوراند حالت قی از برایش پدید گشت پس بفرمود چشمهایش بسته و طشت موجود کرد و شتر
 از آن حیدر اقله فله شده بود قی نمود همچنان ده ای معنی را بر همان طریق کرد و تا تمام آن مار بطریق
 اندرون

کتابخانه ابن کثیر